

محمد کریمی فروتفه، در سال ۱۳۲۲ ش. در روستای فروتفه از توابع شهر کاشمر به دنیا آمد. وی همزمان با کار کشاورزی، تحصیلات خود را تا سوم متوسطه پی گرفت و پس از آن به مدت سه سال در مدارس زادگاهش به تدریس پرداخت. همکاری وی با واحد فرهنگ مردم به سال ۱۳۴۶ ش. با برنامه فرهنگ مردم رادیو آغاز شد که این همکاری تاکنون نیز ادامه دارد. محصول چهار دهه فعالیت فرهنگی وی اکنون نگارش بخش بسیار بزرگی از آداب و رسوم و فرهنگ شفاهی مردم کاشمر است که در آرشیو گسترده و منسجم واحد فرهنگ مردم مرکز تحقیقات سازمان صداوسیما نگهداری می شود. محمد کریمی فروتفه غیر از همکاری با واحد فرهنگ مردم، فعالیت های ارزشمند دیگری در حوزه های مختلف دارد که عبارتند از: همکاری با مجله مردم و زندگی، ریاست انجمن موسیقی و سرپرست گروه موسیقی محلی باباطاهر، همکاری با برنامه فرهنگ مردم رادیو، عضویت در انجمن ادبی تشریفی کاشمر. وی قریحه ای مستعد و ذوقی سرشار در سرودن قصاید مذهبی دارد. در ذیل مقاله ای از ایشان تحت عنوان آداب و رسوم نسق بندی در روستاهای کاشمر از نظر خوانندگان می گذرد.

آداب و رسوم نسق بندی در روستاهای کاشمر

محمد کریمی فروتفه

از حدود بیستم شهریور هر سال، کارهای کشاورزی و مقدمات بستن قراردادهای کشاورزان - که در شب اول مهرماه بسته می شود - شروع می گردد و مالکان، خرده مالکان و دهقانان برای آماده کردن وسایل کشاورزی، کود حیوانی، «شوره - sure»^۱ «پل - pal»^۲ بستن زمین ها، کندن خارها و آماده کردن بذر جو و گندم و وسایل لازم برای شخم زدن زمین و گاوهای صحرا مهیا می شوند. معمولاً هر صحرا دوازده دانگ و هر دانگ دو ساعت آب دارد که مجموع آن ۲۴ ساعت آب یک صحرا در شبانه روز می شود. هنگامی

که کارهای مقدماتی تمام شد، در روز آخر شهریور آب را به مدت یک شبانه روز به دشتی که باید در آن کشت آن آغاز شود و جوی‌های^۳ آن خشک است، هدایت و جوی‌ها را خیس می‌کنند. به این کار «برق و جوی»^۴ تر کردن می‌گویند. در این روز، دهدار محل مالکان، خرده مالکان و سالارهای صحرا را برای نسق بستن به منزل خود دعوت می‌کند. همچنین، از یک نفر معتمد باسواد - معمولاً در هر روستا چند نفر بیشتر باسواد نبودند - که با جور کردن و نوشتن صحراها و بستن قراردادها با دشتبان، حمامی، سلمانی، نجار، آهنگر و «دلاک - dallâk»^۵ آشنا باشد نیز دعوت می‌شود.

تمام دعوت شدگان، بعد از شام به منزل دهدار می‌آیند و با چای و میوه از آنان پذیرایی می‌شود و پس از مذاکره، اول دو نفر برای دشتبانی انتخاب می‌شوند. در پایان سال زراعی، هر صحرا باید «چل من - çel man»^۶ جو و گندم به دشتبان بدهد. سپس حمامی انتخاب می‌شود و سهم او هم از هر صحرا مقدار بیست من گندم است. سلمانی و دلاک نیز از هر صحرا بیست من گندم می‌گیرند و به هر کدام هم یک کیسه کاه برای «کاه‌گل - kâhgel»^۷ بام‌هایشان داده می‌شود. نجار و آهنگر هر کدام از هر صحرا پانزده من گندم به انضمام یک کیسه کاه می‌گیرند. هنگامی که قراردادها نوشته شد و به امضا یا اثر انگشت مالکان و سالارهای صحرا رسید، نوبت به جورکردن و نوشتن صحراها می‌رسد. مالکانی که دوازده دانگ آب دارند، خود دارای صحرا هستند و احتیاج به نوشتن ندارند. ولی برای خرده مالکان باید نوشته شود تا به اندازه یک صحرا برسد. وقتی دوازده صحرا نوشته شد و دهقانان هر صحرا تعیین گردیدند، در دوازده قطعه کاغذ کوچک نام دوازده سالار صحراها نوشته می‌شود و کاغذها را لوله می‌کنند تا خوانده نشود، سپس این دوازده کاغذ را داخل یک کلاه‌نمدی می‌اندازند که به این کار «پشک - pešk درآوردن»^۸ می‌گویند. دهدار، کلاه را جلوی سالارها می‌گیرد و هر کدام یکی از این کاغذها را برمی‌دارند و به ملا می‌دهند تا بخواند و بدین ترتیب نفر اول تا دوازدهم تعیین می‌شود. سالاری که اول شود، باید از فردا صبح آب را بگیرد. به صحرا و سالار دوازدهم نیز، «کُلور - kolur»^۹ می‌گویند. در همان شب به تمامی سالارها تذکر داده می‌شود که به هر صحرا دو نفر برای جوی واگنی بدهند تا از سر آب «وابند - wâband»^{۱۰} تا دهن کاریز^{۱۱} جوی‌ها را لایروبی کنند و در جاهایی که گل‌ولای

سالار هر صحرا شخصی است که به تمامی امور کاشت، داشت، برداشت،
بذرپاشی، درو، خرمن کوبیدن و چارشاخ زدن وارد و مسلط باشد.

زیاد است، آنها را بردارند.

سالار هر صحرا شخصی است که به تمامی امور کاشت، داشت، برداشت،
بذرپاشی، درو، خرمن کوبیدن و «چارشاخ - çârşâx»^{۱۲} زدن وارد و مسلط باشد. این
سالار برای اداره کارهای صحرا، یک نفر را - در صورت نبودن خودش - به عنوان دهقان،
یک نفر را به عنوان آب‌بند و یک نفر را هم به عنوان «گاوران - gâvrân» انتخاب می‌کند.
بنابراین هر صحرا به ترتیب دارای یک سالار، دهقان، آب‌بند و گاوران است. همچنین
مالک یا سالار صحرا یک جفت گاو نر دارد. این گاوها باید زمین را شخم بزنند، شیار
کنند و خرمن را بکوبند. در موقع برداشت محصول می‌گویند که مثلاً این صحرا ۱۲۰
خروار^{۱۳} جو و گندم دارد که $\frac{۱}{۳}$ آن، یعنی چهل خروار مال گاو مرد است که این چهل
خروار، به گاو و مرد به طور مساوی می‌رسد و باید به شش قسمت تقسیم شود. معمولاً
هر روستا سه دشت دارد. اگر یک دشت را جو و گندم بکارند، دشت دیگر را
«کلوخ - kolux»^{۱۴} می‌کنند تا خاکش بسوزد و برای سال آینده آماده باشد. در اثر کلوخ
کردن (شیار کردن) علف‌های هرز آن نیز از بین می‌رود. دشت سوم را نیز زیره، پنبه و
جالیز می‌کارند.

یکی از قراردادهای هم مربوط به سیل و آب‌کوه است. اگر روزی که نوبت آب صحرای مثلاً حاج محمد کریمی است، در طول یک شبانه روز آب سیل و یا آب کوه بیاید، باید با همین آب روستا مخلوط و گرفته شود و صحراهای دیگر در این شبانه‌روز آب ندارند، زیادی آن را هم در باغ‌ها می‌گیرند، چون پس از محصول گندم و جو آب را به باغ‌های انگور می‌برند. در آن زمان که کود حیوانی زیاد بود، خاک کهنه ساختمان‌های قدیمی به‌ویژه ساختمان‌های دودخورده را که به آن شوره می‌گفتند، به‌وسیله الاغ و قاطر روی زمین می‌ریختند و پهن می‌کردند تا زمین را پل و برای آب دادن آماده کنند. از صبح روز اول مهرماه، دو سالار صحرا در سر آب‌وابند حاضر می‌شوند و سالار اولی آب را به سالار دومی تحویل می‌دهد و زمین‌ها را آب می‌دهند تا روزی که زمین «وَررَو - varraw»^{۱۵} بیاید. هنگامی که زمین آب خورده مقداری سفید شود تا حدی که اگر روی آن راه بروند، گل به کف کفش بچسبد، می‌گویند که زمین وررو است. اگر نتوان این زمین را با یک جفت گاو شخم زد، یکی دو جفت از گاوهای صحراهای دیگر را خبر می‌کنند تا به کمک آنها بیایند و همیاری - قرضی - کنند (یعنی گاو و مرد در برابر گاو و مرد). صبح زود، سالار صحرا و دهقان بذر گندم یا جو را در «جوال - öewâl»^{۱۶} یا «طیچه - tiče»^{۱۷} می‌ریزند و بر الاغ یا قاطر می‌گذارند و به سر زمین می‌آورند. سالار، بذر را در توبره می‌ریزد و یک بند توبره^{۱۸} را بر شانه می‌آویزد و با دست راست گندم را مشت، مشت برمی‌دارد و شروع به پاشیدن می‌کند. سالار باید حتماً پاک باشد و «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید و «حمد و سوره» بخواند. مشت اول را که می‌پاشند، می‌گویند برای پرندگان، مشت دوم را برای چرندگان، مشت سوم برای خوشه چینان، مشت چهارم برای فقرا و ادامه می‌دهند، وقتی در قسمتی از زمین بذر پاشیده شد، گاوران گاوها را به زمین می‌آورد. یوغ را بر شانه گاوها می‌گذارد و رخت - raxt»^{۱۹} را به یوغ وصل می‌کند و نخ را که وسیله‌ای فلزی و مثلث شکل است، به رخت می‌بندد و بسم‌الله الرحمن الرحيم می‌گوید و مقداری شیرینی از قبیل خرما یا کشمش به گاوها می‌دهد تا دهان گاوها شیرین شود. پس از شیرین کردن دهان گاوها، شخم‌زدن زمین را شروع می‌کند. سالار و دهقان و آب‌بند هر مقدار از زمین را که تا ظهر یا بعدازظهر شخم زده شد، پنجه می‌کشند (وسیله‌ای فلزی و بیل مانند که حدود سه برابر بیل است، در قدیم نوع چوبی آن هم مرسوم بود). در این موقع سالار پنجه می‌دهد و آن دو نفر دیگر

می‌کشند و زمین را پُل می‌کنند. پس از پُل کردن زمین، گاوران با ماله تخته‌ای که به یوغ بسته است، زمین را ماله و سالار و دهقان و آب‌بند پُل‌ها را بیلی می‌کنند. یعنی کلوخ‌ها را نرم و پُل را هموار می‌کنند. در مواقعی که کار کمتر است، سالار و دهقان و آب‌بند کناره‌های جوی را که باگاو شیار نمی‌شود، بیل می‌زنند و می‌کارند. این محصول کنار جو برای خود آنهاست و در موقع درو جداگانه درو و خرمن می‌کنند و چون کوچک است، به آن خوشه‌گاه^{۲۰} می‌گویند. معمولاً هر صحرا در هر دوازده روز، یک شبانه روز آب دارد. زمینها را می‌کارند تا موقعی که محصول احتیاج به آب دارد محصول را به «مدار - medâr»^{۲۱} آب بدهند. مدار جو و گندم ۲۴ روز است و هر دوازده روز را یک «گرد - gard»^{۲۲} می‌گویند. از زمانی که کودهای شیمیایی آمده‌اند، به هنگام آبیاری به زمین کود نیز می‌دهند. اگر زمین را بیشتر از مدار آب بدهند، محصول زرد می‌شود. به هنگام آبیاری، اگر به قسمتی از زمین آب نرسید، به هر نحوی که باشد به آن قسمت آب می‌رسانند، و گرنه می‌گویند که «پیسِه - pise»^{۲۳} شده است و آن محصول در اثر نخوردن آب پژمرده و خشک می‌شود. البته در موقع ماله کشیدن، تلاش می‌کنند زمین هموار شود تا پیسه نگردد. بعضی از زمین‌ها که کود داده شده‌اند و آب هم سر مدار گوشه بند خورده است و محصول خوبی دارد، مخصوصاً اگر تعداد زیادی از بوته‌های گندم از چهار طرف به هم تکیه کرده باشند به طوری که فقط خوشه‌ها دیده شوند، می‌گویند که زمین «خُروه - xorve»^{۲۴} کرده است و باید خون ریخته شود. قبل از درو، سالار یا ارباب گوسفندی می‌خرند و به سر زمین می‌آورند و دور زمین می‌گردانند و به گوسفند آب می‌دهند و آن را ذبح می‌کنند و پس از پوست کندن، گوشت آن را بین کشاورزان، دشتبان و دروگرها تقسیم می‌کنند و عقیده دارند که اگر این کار را نکنند، شاید بلایی به مالک و کشاورزان وارد شود و ریختن خون گوسفند را سبب رفع بلا و جلب برکت می‌دانند. در فصل درو، از اول صبح کار دروکردن شروع می‌شود. دروگرها درو می‌کنند، سالار و دهقان و آب‌بند دسته‌های جو یا گندم را برمی‌دارند و روی ریسمان و یا طنابی می‌چینند و به آن پُشته می‌گویند. یک نفر جوان که به پشته‌کش معروف است، توبره‌ای را که داخل آن «پوخل - puxl»^{۲۵} است، در پشت دارد. دو نفر پشته را بلند می‌کنند و روی توبره پشته‌کش می‌گذارند، پشته‌کش هم آنها را می‌برد و روی هم می‌ریزد که به آن محل خرمن می‌گویند. یک نفر هم مشک آب به دوش دارد و به دروگرها آب می‌دهد و سرپل هم

خوشه‌چین‌ها نشسته و منتظرند که دسته‌های گندم برداشته شوند و سالار اجازه دهد تا خوشه‌ها را برچینند. بعد از ظهر، سالار صحرا برای هر نفر دروگر چند دسته گندم می‌گذارد. سهم کسی که تمیزتر و بیشتر درو کرده، بیشتر و برای آنکه کمتر درو کرده باشد، کمتر است. دروگرها هم دسته یا پشته گندم خود را برمی‌دارند و می‌روند. به گندم حاصل از مزد دروگری بسیار احترام می‌گذارند و می‌گویند نان حلال از همین راه است. پس از این مراحل، آهنگر و نجار باید «بُردو - bordu»^{۲۶} را که همان چرخ خرمن کوب است، آماده کنند. گاوران و آب‌بند، وظیفه کوبیدن خرمن با گاو و چرخ خرمن کوب را برعهده دارند و شبانه‌روز خرمن می‌کوبند و در این مدت خرج آنها به عهده صحراست. آب‌بند، هر کاره^{۲۷} یا «قلفچه - Gelefc̄e»^{۲۸} کوزه آب، کتری و چند پیاله برای چای و دو عدد کاسه و لوازم آبگوشت از قبیل فلفل، زردچوبه، نمک، پیاز و سیب‌زمینی را به سرخرمن می‌آورد و با قصابی و نانوايي قرارداد می‌بندد که تا آخر کار خرمن، گوشت و نان آنان را تأمین و پس از جمع شدن خرمن حساب کنند و وجه آن را هم گندم می‌دهند. آب بند یا گاوران دو تا چوب باریک «انار» یا «به» دارند که وقتی به قصابی می‌روند، در ازای گرفتن گوشت، قصاب یک خط روی چوب می‌کشد و به این چوب، چوب خط می‌گویند. در نانوايي نیز چوب خط دارند و در آخر، خط‌های روی چوب شمرده می‌شود.

هر خرمن که کوبیده شد، سالار و دهقان می‌آیند و خرمن را برای چار شاخ زدن (یعنی گاه را از دانه جدا کردن) آماده می‌کنند. اگر باد بیاید، یعنی باد از شرق به غرب

بوزد، این دو نفر شبانه‌روز چار شاخ می‌زنند تا گاه از دانه جدا شود. در این موقع، وقت «امبیز - ambiz»^{۲۹} کردن است. شخص سالار یا دهقانی که می‌خواهد امبیز کند، باید حتماً پاک باشد. کفش‌های خود را در بیاورد و سنگی بزرگ بیاورد و رو به قبله بایستد و در حالی که بسم الله الرحمن الرحيم می‌گوید، «چل - cel»^{۳۰} را در دست بگیرد. دهقان هم با «غلبیر - Gelber»^{۳۱} گندم‌ها را می‌آورد و داخل چل می‌ریزد. گاهی هم دشتبان یا افراد دیگری کمک می‌کنند تا گندم از گاه جدا و تمیز شود. اگر شخص غربال‌کننده تشنه شد و آب خورد، باید مقداری روی امبیز گندم بریزد تا گندم برکت کند و سنگین شود. پس از اینکه گندم یا جو پاک و تمیز و از گاه و علف‌های خشک جدا شد، دور امبیز را نشان می‌کنند و اعلام می‌کنند که چاروادارها بیایند. چاروادارها^{۳۲} می‌آیند و هر کدام یک مشت گندم برمی‌دارند و فاتحه می‌خوانند و آن مشت گندم را روی امبیز می‌ریزند و گندم‌ها را داخل طیچه یا جوال می‌کنند و پس از وزن کردن به خانه‌های مالکان و کشاورزان می‌برند. کرایه چاروادارها در برابر هر بار گندم که حداقل چهل من باشد، یک من گندم است و اگر ترازو و یا باسکول کوچک موجود نباشد، کرایه آنان را با شمارش مشت می‌دهند؛ یعنی هر «هشت دو مشت» گندم یک من است، یا به عبارتی هر دو مشت پنجم سیر گندم می‌شود. وسیله وزن کردن گندم در سر خرمن هم قُپان است. چون کشاورزان فرصت ندارند سر و صورت خود را اصلاح کنند، سلمانی محل به سر خرمن می‌آید و کشاورزان را اصلاح می‌کند و گندم و جویی را که طلبکار است، می‌گیرد. حمامی، نجار، آهنگر، دشتبان و دهدار همه گندم طلبکاری خود را می‌گیرند. نجار نیز

ساختن یوغ، رخت چوبی (گاو آهن)، دسته بیل و کارهای نجاری صحرا را به عهده دارد. آهنگر هم تیز کردن داس و منگال، دسته کاله، تیزکردن نخ شیار گاو آهن و چرخ خرمن کوب را انجام می‌دهد. در طول سال که زارع و خانواده‌اش به حمام می‌روند، نباید به حمامی پول بدهند، مگر در اول سال که به حمامی و سلمانی و دلاک عیدی می‌دهند. در بقیه سال، همان گندم و جو را به آنان می‌دهند. چنانچه فقیری بر سر خرمن بیاید، از ده‌سیر^{۳۳} تا نیم من گندم یا جو به او داده می‌شود. درویش‌ها و کسانی که صدای خوبی دارند، به سر خرمن می‌آیند و به آنها هم مقداری گندم داده می‌شود. معمولاً امبیز گندم را صبح زود می‌برند که گندم سرد باشد و در انبار و منزل خراب نشود. در قدیم - و حالا - در منزل مالکان و زارعان، ظرف‌های گلی سه پایه به نام «کندی - kondi»^{۳۴} وجود داشت و سوراخی در پایین آن بود که درباره آن چیستانی هم دارند. «آن چیست که سه پای معتبر دارد، دهان از فرق سردارد. میانش قوت صحرائی ز ناف خود به در آرد». از وسایلی که در موقع درو کردن و خرمن کوبی از آنها استفاده می‌شود می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: «مَشَلَه - mašala» (داس)، «دسکله - daskala»^{۳۶} (چاقوی دنداندار) و «منگال - mengâl»^{۳۷} (داس بزرگ)، بُردو (چرخ خرمن کوب) و چار شاخ.

معمولاً به هنگام درو گندم، زن و دخترهایی که زمین و محصولی ندارند، و حتی افرادی که ثروت هم دارند، برای خوشه‌چینی به صحرا می‌آیند. سالار صحرا آنها را سر پل زمین می‌نشانند تا هنگامی که دسته‌های درو شده گندم برداشته شدند، آنها خوشه‌چینی کنند. اکثراً زن‌ها و دخترها همدیگر را می‌شناسند و از یک روستا هستند. وقتی سالار به آنها اجازه نمی‌دهد، می‌خوانند: «جو درو، گندم درو، خودم غلام سالارم - جو تموم، گندم تموم و...» اگر موقع درو کردن و موقع کاه به باد دادن (یعنی چارشاخ زدن) که به باد نیاز است، باد نیاید، چاوشی می‌خوانند و صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستند تا باد بیاید.

اگر شخص چشم شوری سردرو و یا خرمن پاک کردن بیاید، طوری که او نفهمد، مقداری خاک از زیر پای او بر می‌دارند و بر روی خرمن و یا مزارع می‌ریزند و می‌گویند: «هر کس به ما نظر بد کند، چشم او بترکد، شکمش درد کند، برش برش ذوالفقار که بر جمال محمد کمال مرتضی علی صلوات» و حاضرین سه صلوات می‌فرستند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- شوره: خاک کهنه، دود خُرده، خاک و خشت‌های ساختمان‌های قدیمی
- ۲- پُل: برآمدگی‌های داخل زمین برای آبیاری تا آب به همه زمین به‌طور یکنواخت برسد.
- ۳- جوی: معمولاً به نهر، جوی می‌گویند.
- ۴- برق و جوی: جایی که داخل جوی، خاک و گل می‌ریزند تا جلو آب را بگیرند، برق و جوی می‌گویند.
- ۵- دَلاک: کسی که داخل حمام کیسه می‌کشد.
- ۶- چل من: (چهل من) در کاشمر هر سه کیلو یک من و یک من چهل سیر است.
- ۷- کاه گِل: گِل اندود
- ۸- پشک درآوردن: اسم درآوردن، قرعه کشیدن
- ۹- کُئور: آخری، فرد آخر
- ۱۰- وابند: جای تحویل و تحول آب
- ۱۱- دهن کاریز: اول قنات که آب بیرون می‌آید.
- ۱۲- چار شاخ: وسیله‌ای قدیمی و چوبی که ۱۱ شاخه داشت و به چهار شاخ معروف بود. (نوع فلزی این وسیله دارای چهار شاخ است)
- ۱۳- خروار: هر صد من یک خروار است.
- ۱۴- کلوخ: زمین شیار شده برای آینده، زمین آیش
- ۱۵- وَر رو: بر آمده و آماده
- ۱۶- جوال: کیسه‌ای پشمی که اکثراً برای بار کردن شتر استفاده می‌شود
- ۱۷- طیچه: خورجین مانند. طیچه مثل دو لنگه خورجین است که در هر کدام بیست من گندم جامی‌گیرد.
- ۱۸- توبره: کول پشتی
- ۱۹- رخت: گاواهن چوبی
- ۲۰- خوشه گاه: خرمن کوچک
- ۲۱- مدار: عبارت از مقدار ۱۰ شبانه‌روز گردش آب در صحرا است.
- ۲۲- یک گرد: فاصله روز گردش مثلاً دوازده روز

- ۲۳- پیسه: پیس، سفید شده
- ۲۴- گوشه بند: وقتی زمین را آب می دهند، آبراه داخل زمین را گوشه می گویند.
- ۲۵- پوخل: ساقه های گندم بدون خوشه را پوخل می گویند.
- ۲۶- بُردو: چرخ خرمن کوب قدیمی
- ۲۷- هر کاره: دیگچه کوچک سنگی است که بر روی آتش می گذارند و در آن غذا می پزند.
- ۲۸- قلفچه: ظرف کوچک مثل دیگ که داخل آن گوشت بار می کنند و آن را زیر آتش می گذارند.
- ۲۹- آمبیز: گندم های روی هم ریخته دایره وار را امبیز می گویند.
- ۳۰- چل: غربال با سوراخ های بزرگتر که گندم از آن در می آید.
- ۳۱- غلبور: غربال، الک بزرگ
- ۳۲- چاروادار: به اشخاصی که دارای الاغ و قاطر هستند و بار حمل می کنند، چاروادار (چارپادار) می گویند.
- ۳۳- ده سیر: معمولاً در کاشمر هر من سه کیلو، یعنی ۴۰ سیر است. نیم من ۱/۵ کیلو، ده سیر $\frac{1}{4}$ من
- ۳۴- کُندی: خمیره بزرگ گلی است که حدود یک تن جو یا گندم داخل آن جا می گیرد و در قدیم در اکثر منازل مالکان و کشاورزان بود، هم اکنون خیلی کم است.
- ۳۵- مشله: به داس، مشله هم می گویند.
- ۳۶- دسکله: داس کوچک دندانه دار مثل اره چاقو مانند، داس کاله، دسکاله
- ۳۷- منگال: داس خیلی بزرگ. شخص دروگر باید قوی باشد تا با این وسیله درو کند.